

چگونه فرانسیس فورد کاپولا، رمان کلاسیک جوزف کنراد را به نقد امپریالیسم آمریکا بدل کرد

«اینک آخرالزمان»

بلندترین فریاد علیه جنگ افروزی آمریکا در تاریخ سینما



اقتباس فرانسیس فورد کاپولا از رمان «دل تاریکی» جوزف کنراد، یکی از هوشمندانه‌ترین و جسورانه‌ترین نمونه‌های اقتباس سینمایی در تاریخ هفتم هنر به شمار می‌رود. کاپولا در فیلم اقتباسی خود، داستانی را از قرن نوزدهم به قرن بیستم منتقل و روح اثر کنراد را در قالبی کاملاً نوین باز آفرینی کرد. او با جابه‌جایی بستر داستان از رودخانه کنگو در دوران استعمار یلژیک به رودخانه‌های ویتنام و کامبوج در دوران جنگ ویتنام، نشان داد تاریکی مختص یک مکان یا دوران خاص نیست و ویژگی ذاتی تمدن مدعی است.

■ **نقدی بی‌امان به امپریالیسم آمریکا**

فیلم «ینک آخرالزمان» سفری فلسفی به اعماق تاریخ روح انسان و نقدی بی‌امان بر ماهیت پوچ و جنون آمیز جنگ‌افروزی و امپریالیسم امریکایی است. کاپولا با اقتباس آزاد، روایتی مدرن و سوررئال از ویتنام را خلق می‌کند که در آن مرز بین تمدن و وحشت، عقل و جنون کاملاً از بین رفته است.

کتاب و فیلم هر دو از ساختاری اپیزودیک و سفرگونه بهره می‌برند و روای اول شخص است. در رمان، مارلو اسکندار کشتی) داستان سفر خود به دل آفریقا را روایت می‌کند. در فیلم، ویلارد کاپیتان نیروی ویژه) رومی کاموریت خود برای یافتن و حذف سرهنگ کورتز است. صدای درون گریانه ویلارد که مدام در حال خواندن نامه‌ها و پرونده‌های کورتز است، مشابه روایت مارلو عمل کرده و بیننده را به درون ذهن شخصیتی می‌برد که به تدریج شیفته هدف خود می‌شود.

رودخانه در هر دو اثر نقشی فراتر از یک مسیر جغرافیایی دارد. این رودخانه به مثابه رگ حیات امپراتوری و در عین حال تاریخچه زنده جنایت‌ها عمل می‌کند. هر چه ویلارد

«یخبندان» اولین رمان توماس برنهارد، نویسنده

بزرگ اتریشی است که در سال ۱۹۶۳ منتشر شد و سر آغاز یکی از تأثیرگذارترین و بحث‌برانگیزترین آثارنامه‌های ادبی قرن بیستم به شمار می‌رود. این کتاب که بیش از چهار دهه پس از انتشار نخستین نسخه آلمانی، سرانجام در سال ۲۰۰۶ به انگلیسی

ترجمه شد، اثری است که منتقدان آن را «فخستین سفرنامه برنهارد به درون فضا» توصیف کرده‌اند. توماس برنهارد که خود تجربه زیسته در فضای بسته و کوهستانی اتریش پس از جنگ را داشت، در این رمان ویژگی‌های سبکی بعدی خود را به کمال رساند. برنهارد در این اثر، نخستین گام خود را در مسیری برمی‌دارد که بعدها به خلق آثاری چون «تصحیح»، «سنگ تولد» و «قطع چوب» منجر شد. برخی منتقدان آلمانی تولد این رمان را «تولد پزشک قانونی، نفرین افکن، خودشیفته و فاجعه‌آور» نامیده‌اند. جالب آنکه پیش از

انتشار «یخبندان»، برنهارد عمدتاً به عنوان شاعر شناخته می‌شد؛ اثری که نقطه عطفی از فضایی معمول شعرهای او به «خشم کلامی» نقاش دیوانه‌ای به نام اشتراوخ بود. از سوی استاد جراحی خود، دکتر اشتراوخ، به مأموریتی عجیب سرستاده می‌شود. او باید به دهکده دورافتاده و کوهستانی «وَنگ» سفر کند و برادر استاد، نقاشی به نام اشتراوخ را که در آنجا زندگی می‌کند، مورد مشاهده و بررسی قرار دهد. نکته آنکه نقاش نباید از حرفه واقعی روای مطلع شود؛ از این رو، دانشجو خود را به عنوان دانشجوی حقوق معرفی می‌کند که به هنر علاقه دارد. دهکده وَنگ، جایی در اعماق کوهستان‌های اتریش، فضایی است یخ‌زده، معدنی و سرشار از فقر و جنایت. دانشجو در این فضا با شخصیت‌های عجیبی آشنا می‌شود؛ پلیس بداخلاقی که خود زمانی دانشجوی

فرهنگ‌و-هنر



مهدی محبتی از پژوهشگران حوزه ادبیات توضیح می‌دهد

چرا عطار در دنیای امروز همچنان طرفدار دارد؟

۲۵ فروردین م‌ماه، روز بزرگداشت فریدالدین عطار نیشابوری، شاعر و عارف بلندآوازه ایرانی بود. عطار برای ایرانیان نه فقط یک شاعر، بلکه عارف و حکیمی است که با شاهکارهایی چون «منطق‌الطیر» و «مصیبت‌نامه»، زبان رمز و تمثیل را به اوج رساند. اهمیت او در این است که پلی میان سنت عارفانه سنایی و اوج عرفان در آثار مولانا محسوب می‌شود. او با بهره از داستان‌های جانسوز و شخصیت‌های نمادین (مانند همد و سوسرغ)، مفاهیم عمیق سلوک عرفانی و عشق الهی را برای همه طبقات جامعه قابل فهم کرد، به طوری که آثارش قرن‌هاست همچون مرغی روح پرور، بسر فراز جان تشنگان معنا پرواز می‌کند.

مهدی محبتی از پژوهشگران و استادان دانشگاه درباره جایگاه عطار در ادبیات چنین بیان می‌کند: عطار یکی از بزرگ‌ترین و مؤثرترین شاعران عرفانی ایران است به دلایل مختلف که باید در جای دیگری به آن پرداخت، اما مهم‌ترین رکن فرهنگی و ادبی عطار این است که روایتگری را به عرفان ایرانی وارد کرد و شاه‌کلید نقوش همین قصبه است که روایت را با عرفان ایرانی درآمیخت. این نویسنده در گفت‌وگو با ایستا درباره اینکه به نظر می‌رسد عطار جزو شاعرانی است که کمتر به او پرداخته شده است، توضیح می‌دهد: در زمینه عطار پژوهی کارهایی انجام شده است، هم در میان پژوهشگران ایرانی و هم پژوهشگران خارجی، اما با وجود این خیلی جای کار دارد و آن طور که باید شناخته‌شده نیست. محبتی درباره اینکه عطار مانند شاعران دیگری چون حافظ و سعدی و فردوسی در میان مردم رها نیافته است، «طعمه هر مرغی انجیر نیست/ بر سماع راست هر کس چیر نیست» شاید مقایسه شاعری چون فردوسی با عطار از جهاتی صواب نباشد. شاهنامه به هر حال کار ملی است، اما عرفان برای آدم‌های خاص با روحیات خاصی است که دغدغه و دردی دارند. ممکن است همه کس جذب عرفان نشوند و حق هم دارند.

این استاد دانشگاه که کتاب «قرن‌های بی‌زمان» را درباره عطار نوشته و برای همین اثر برگزیده جشنواره

گفت‌وگوی «جوان» با پژوهشگر رادیو تهران

«راديو)هوشمندانه‌ترین ابزار ارتباطی

در شرایط بحران است

پیام درست باید در کوتاه‌ترین زمان به مخاطب برسد و رادیو این مهارت را دارد.»

این پژوهشگر رادیو تهران افزود: «ساختار تولید در رادیو نسبت به رسانه‌های تصویری چابک‌تر است و همین موضوع امکان واکنش لحظه‌ای، اصلاح سریع اطلاعات و ایجاد یک خط ارتباطی پایدار با مردم فراهم می‌کند.»



فتح‌الله بر تو، نویسنده و پژوهشگر

بر تو با اشاره به پیشینه تاریخی ملت

ایران نیز تأکید کرد: «ملت ایران فراز و فرودهای بسیار دیده است. در سخت‌ک‌ترین کم‌تن ۳هزارساله، بارها جنگ و هجوم را بر سرک کشید. کاشانه اجدادمان تجربه کرده‌ایم. در این ارتباط، ما خاک ایران را بارها با جان درآمیخته و هويت ساخته‌ایم، بنابراین ما ملتی نیستیم که در برابر این جنگ بت‌سبیم. ما ریشه در خاک داریم و نیک می‌دانیم بسیاری از چاره‌های شهرهای ایران بزرگ، عمری بیشتر از آمریکا و صهیون دارند و این ملت، ملتی زنده و نامیراست. رادیو باید بتواند این معانی را به زندگی امروز مردم در این شرایط پیوند زند. چنان که در کوچه و برزن ایران امروز، مقاومت و تاب‌آوری را در بالاترین سطح آن شاهدیم و آینده برای ما بسیار روشن است.»

این نویسنده و پژوهشگر رسانه در پاسخ به این سؤال که در چنین شرایطی پیام اصلی رسانه برای جامعه چیست؟ یادآور شد: «رسانه در زمان بحران باید بیش از هر چیز به تقویت همبستگی اجتماعی کمک کند. رادیو می‌تواند پلی میان مردم و میدان جنگ و رخدادها باشد؛ پلی برای فهم متقابل، برای همدلی و برای حفظ امید. گرچه امروز ملت در خیابان و نیروهای مسلح در میدان و دیپلمات‌ها در مذاکره و رسانه در آوازش‌یخی علیه کشتورمان گفت: «در چنین شرایطی، رسانه به صورت عام و به طور خاص رادیو می‌تواند در مدیریت نبرد در حوزه افکار عمومی نقش مؤثری ایفا کند و به افزایش تاب‌آوری اجتماعی نیز کمک شایانی داشته باشد.»

وی تأکید کرد: «در این شرایط، مهم‌ترین عنصر متنسجم می‌تواند چرخه اضطراب در جامعه را کنترل و آگاهی‌های ضروری را به سرعت منتقل کند. در بحران، همه چیز قابل‌فراموشی».

دارد؛ وحشت از پوچی آرمان‌های اروپایی در برابر وحشیگری انسان. در فیلم کاپولا، وحشت عینی و فیزیکی می‌شود؛ وحشت کشتار دسته‌جمعی، وحشت سربازان متعاد و گمشده در جنگل. کاپولا با اضافه کردن عناصری مثل حمله هلیکوپترها با موسیقی واگنر یا ناپالم‌سازی برای موج‌سواری، به وحشت کنراد، طنز سیاه و پوچی مدرن را اضافه می‌کند.

■ **نقدهای تند به ماشین جنگی آمریکا**

یکی از برجسته‌ترین انتقادات فیلم به ماشین جنگی آمریکا، نمایش بی‌هدفی و پوچی آن است. این مفهوم در سراسر فیلم با صحنه‌های نمادینی به تصویر کشیده شده است. کاپولا نشان می‌دهد که چگونه ماشین جنگی آمریکا، سربازان خود را به موجوداتی از خودبیگانه و روان پریش تبدیل می‌کند.

کاپولا برای تطبیق داستان با دوران مدرن، دست به نوآوری‌های مهمی زده است. اضافه کردن شخصیت روزنامه‌نگار نقدی بر نقش رسانه در تبدیل جنگ به کالای مصرفی است؛ این موضوع در رمان کنراد وجود ندارد. کنراد وحشت را از طریق توصیفات ادبی و پیچیده منتقل می‌کند، اما کاپولا آن را در قالب‌هایی خیره‌کننده و رؤیگونه به تصویر می‌کشد.

در رمان، مارلویه اروپایزمی‌گردود با عروس کورتز روبه‌رو می‌شود. اما در فیلم، پایان باز و مبهم‌تر است. ویلارد پس از کشتن کورتز، طلسم‌ها و بت‌ها را کنار زده و بدون هیچ بازگشتی به تمدن، قایق را به سوی رودخانه و آب‌نهدای نامعلوم حرکت می‌دهد. این نشان‌دهنده نامیدی عمیق‌تر نسل پس از ویتنام است.

اقتباس کاپولا از «دل تاریکی» اثری است که نشان می‌دهد یک اثر کلاسیک چگونه می‌تواند مثل آینه‌ای برای نسل‌های بعد عمل کند. کاپولا با حفظ ساختار بنیادین سفر به درون و شخصیت‌های کلیدی، توانست نقد کنراد را استعمار را به نقدی مهیمن بر امپریالیسم نظامی- فرهنگی امریکار قرن بیستم تبدیل کند. با وجود برخی انتقادات وارد شده، به فیلم مثل بحث تاریخ‌زدایی، نادیده گرفتن صدای بومیان یا سوررالیسم بعضاً سرسرمگ‌کننده، فیلم «ینک آخرالزمان» به دلیل صراحت در به تصویر کشیدن پوچی و جنون ذاتی جنگ و توانایی‌اش در وادار کردن مخاطب به مواجهه با «پرسش شُر در مدرنیته». همچنان به‌عنوان یکی از تأثیرگذارترین و بحث‌برانگیزترین آثار ضدجنگ سینما مطرح است.

کاپولا با فیلمش ثابت کرد که دل تاریکی در اعماق آفریقا یا ویتنام نیست، آن در اعماق روح انسان مدرن نهفته است؛ جایی که تمدن و وحشت در هم می‌آمیزند. «ینک آخرالزمان» فراتر از یک فیلم ضدجنگ است. این اثر، تأملی عمیق در این است که وقتی یک کشور با وحشت درونی خود و پیامدهای امپریالیسمش روبه‌رو می‌شود، چه بر سر انسانیتش می‌آید.

کاپولا با به تصویر کشیدن سقوط کورتز از یک افسر نمونه به یک خدایگان جنایتکار، نشان می‌دهد دوگانه تمدن در برابر بربریت درونی بیش نیست و در نهایت، جنگ‌افروزی امریکانه تنها دشمن خارجی که خود و سربازانش را نیز به ورطه نیستی و جنون می‌کشاند. جمله پایانی فیلم («وحشت، وحشت» هشداری است درباره سرنوشت هر انسانی در دل ماشین جنگی بی‌رحمانه‌های

روایتی به یادماندنی از فروپاشی روانی در کوهستان‌های اتریش

«یخبندان» توماس برنهارد، نخستین قدم در قلمرو پوچی



پزشکی بوده، مهندسی که از تخریب طبیعت توسط ساخته‌های دست بشر می‌نالند و تصابی که مواد اولیه آشنیزی ناگوار صاحبخانه را تأمین می‌کند.

اما هسته اصلی رمان، رابطه راوی با نقاش، اشتراوخ، است. اشتراوخ که زمانی نقاشی شناخته‌شده بوده، اکنون به انزوا پناه برده است و در اتاقی فقیر در همان مسافرخانه زندگی می‌کند. او در مونولوگ‌های طولانی و وسواس‌گونه، از کودکی‌اش، روابط نافرجام، شکست‌های هنری و اعتقادش شهودی خود به اینکه جهان از هر جهت محکوم به فناست، سخن می‌گوید. تصاویر تاریکی و سرما در این منطقه غالب هستند؛ جایی که معدنچیان دائماً

در معرض خطرند، یخبندان بی‌امان مانع از ساخت پلی حیاتی می‌شود و مرگ و تباهی هر فرصتی را برای اعمال اراده خود غنیمت می‌شمارد.

^[1] «یخبندان» اولین رمان توماس برنهارد، نویسنده

^[2] بزرگ اتریشی است که در سال ۱۹۶۳ منتشر شد و سر آغاز یکی از تأثیرگذارترین و بحث‌برانگیزترین آثارنامه‌های ادبی قرن بیستم به شمار می‌رود

^[3] این کتاب که بیش از چهار دهه پس از انتشار نخستین نسخه آلمانی، سرانجام در سال ۲۰۰۶ به انگلیسی

^[4] ترجمه شد، اثری است که منتقدان آن را «فخستین سفرنامه برنهارد به درون فضا» توصیف کرده‌اند

^[1] «یخبندان» اولین رمان توماس برنهارد، نویسنده بزرگ اتریشی است که در سال ۱۹۶۳ منتشر شد و سر آغاز یکی از تأثیرگذارترین و بحث‌برانگیزترین آثارنامه‌های ادبی قرن بیستم به شمار می‌رود. این کتاب که بیش از چهار دهه پس از انتشار نخستین نسخه آلمانی، سرانجام در سال ۲۰۰۶ به انگلیسی ترجمه شد، اثری است که منتقدان آن را «فخستین سفرنامه برنهارد به درون فضا» توصیف کرده‌اند. توماس برنهارد که خود تجربه زیسته در فضای بسته و کوهستانی اتریش پس از جنگ را داشت، در این رمان ویژگی‌های سبکی بعدی خود را به کمال رساند. برنهارد در این اثر، نخستین گام خود را در مسیری برمی‌دارد که بعدها به خلق آثاری چون «تصحیح»، «سنگ تولد» و «قطع چوب» منجر شد. برخی منتقدان آلمانی تولد این رمان را «تولد پزشک قانونی، نفرین افکن، خودشیفته و فاجعه‌آور» نامیده‌اند. جالب آنکه پیش از انتشار «یخبندان»، برنهارد عمدتاً به عنوان شاعر شناخته می‌شد؛ اثری که نقطه عطفی از فضایی معمول شعرهای او به «خشم کلامی» نقاش دیوانه‌ای به نام اشتراوخ بود. از سوی استاد جراحی خود، دکتر اشتراوخ، به مأموریتی عجیب سرستاده می‌شود. او باید به دهکده دورافتاده و کوهستانی «وَنگ» سفر کند و برادر استاد، نقاشی به نام اشتراوخ را که در آنجا زندگی می‌کند، مورد مشاهده و بررسی قرار دهد. نکته آنکه نقاش نباید از حرفه واقعی روای مطلع شود؛ از این رو، دانشجو خود را به عنوان دانشجوی حقوق معرفی می‌کند که به هنر علاقه دارد. دهکده وَنگ، جایی در اعماق کوهستان‌های اتریش، فضایی است یخ‌زده، معدنی و سرشار از فقر و جنایت. دانشجو در این فضا با شخصیت‌های عجیبی آشنا می‌شود؛ پلیس بداخلاقی که خود زمانی دانشجوی

^[1] «یخبندان» اولین رمان توماس برنهارد، نویسنده بزرگ اتریشی است که در سال ۱۹۶۳ منتشر شد و سر آغاز یکی از تأثیرگذارترین و بحث‌برانگیزترین آثارنامه‌های ادبی قرن بیستم به شمار می‌رود. این کتاب که بیش از چهار دهه پس از انتشار نخستین نسخه آلمانی، سرانجام در سال ۲۰۰۶ به انگلیسی ترجمه شد، اثری است که منتقدان آن را «فخستین سفرنامه برنهارد به درون فضا» توصیف کرده‌اند. توماس برنهارد که خود تجربه زیسته در فضای بسته و کوهستانی اتریش پس از جنگ را داشت، در این رمان ویژگی‌های سبکی بعدی خود را به کمال رساند. برنهارد در این اثر، نخستین گام خود را در مسیری برمی‌دارد که بعدها به خلق آثاری چون «تصحیح»، «سنگ تولد» و «قطع چوب» منجر شد. برخی منتقدان آلمانی تولد این رمان را «تولد پزشک قانونی، نفرین افکن، خودشیفته و فاجعه‌آور» نامیده‌اند. جالب آنکه پیش از انتشار «یخبندان»، برنهارد عمدتاً به عنوان شاعر شناخته می‌شد؛ اثری که نقطه عطفی از فضایی معمول شعرهای او به «خشم کلامی» نقاش دیوانه‌ای به نام اشتراوخ بود. از سوی استاد جراحی خود، دکتر اشتراوخ، به مأموریتی عجیب سرستاده می‌شود. او باید به دهکده دورافتاده و کوهستانی «وَنگ» سفر کند و برادر استاد، نقاشی به نام اشتراوخ را که در آنجا زندگی می‌کند، مورد مشاهده و بررسی قرار دهد. نکته آنکه نقاش نباید از حرفه واقعی روای مطلع شود؛ از این رو، دانشجو خود را به عنوان دانشجوی حقوق معرفی می‌کند که به هنر علاقه دارد. دهکده وَنگ، جایی در اعماق کوهستان‌های اتریش، فضایی است یخ‌زده، معدنی و سرشار از فقر و جنایت. دانشجو در این فضا با شخصیت‌های عجیبی آشنا می‌شود؛ پلیس بداخلاقی که خود زمانی دانشجوی